

چاپ جدید گفتگو با تاریخ- نورالدین کیانوری (با ویراستاری راه توده)

جامعه بیدار شده ایران

رهبری مطلق العنان را نمی پذیرد!

اگر شما آزاد بگذارید، درست است که از گذشتگان حزب توده ایران هیچکس نمانده اما به نظر من باز نسل جدیدی پیدا خواهد شد که دو باره حزب توده ایران را احیا کند. وضعیت کنونی هم یا به برخوردهای اجتماعی خواهد کشید یا به خفقان دراز مدت.

س: پیشگامان سیاسی هم وقتی در رأس جریانی قرار می گیرند، با اطرافیانشان دچار اختلاف می شوند. مثلاً از درون «حزب توده ایران» به عنوان یک جریان سیاسی، امثال خلیل ملکی انشعاب می کنند و «حزب زحمتکشان» را تشکیل می دهند، بعد هم به «جبهه ملی» می روند و درگیر می شوند و از آن نیز منشعب و «نهضت سوسیالیست ها» و «جامعه سوسیالیست ها» را راه می اندازند. یا مثلاً در «حزب ملت»، داریوش فروهر جانشینی ندارد؛ تنها خودش است و یا در پان ایرانیست ها تنها پزشکپور است و نفر دومی نیست.

کیانوری: اولاً، این احزاب با «حزب توده ایران» متفاوت اند. هر وقت سر «حزب توده ایران» را **بریدند**، باز هم جانشین داشت. یعنی قدرت از بالا و پله پله پائین می آمد. در دوره بعد از ۱۳۳۲ «حزب توده ایران» سه تا چهار سال اینجا زندگی کرد و تا جایی رسید که افراد پائین شبکه در رأس حزب هم قرار گرفتند. یعنی حزبی که ساختار واقعی توده ای دارد، حتی با وجود آن نواقصی که شما می گوئید، می تواند جانشین خود را پیدا کند. همین الان هم **اگر شما آزاد بگذارید**، درست است که از گذشتگان حزب توده ایران هیچکس نمانده اما به نظر من باز نسل جدیدی پیدا خواهد شد که دو باره حزب توده ایران را احیا کند. این گروه جدید می تواند از تجربیات غلط، اعمال نادرست و اشتباهات گذشته استفاده کرده و راه خود را باز شناسد.

س: در باره نکته آخری که اشاره کردید می خواستم بگویم که جامعه ما حافظه تاریخی ندارد. جامعه ما چون گذشته اش را نمی شناسد، محکوم به شکست مکرر شده است. به فرض اگر دو باره «جبهه ملی» تشکیل شود، همان حرکت های سال ۳۲ را تکرار خواهد کرد. مهندس بازرگان در یک جلسه خصوصی به یکی از دوستانمان نقل کرده بود که خوب شد کودتا شد والا خود «جبهه ملی» ها آبروی مصدق را برده بودند.

کیانوری: ممکن است چنین چیزی واقعا وجود داشته باشد. ولی باید جامعه و تاریخ را از منظر تمام مردم نگاه کنیم و نه از منظر جمعیت موجود در یک مقطع تاریخ. مثلاً به اروپا نگاه کنید که چقدر بالا و پائین داشته تا مسأله احزاب نهادینه شود. ایتالیا را نگاه کنید که از رنسانس تا کنون چه دورانی را طی کرده است. پانصد، ششصد سال طول کشید تا مسأله احزاب در این کشورها نهادینه شود. ما تجربه این پانصد، ششصد سال کشورهای اروپائی را داریم و باید از نکات مثبت این تاریخ فن آوری آنها استفاده کنیم. باید از سازماندهی اجتماعی آنها، البته آنجائی که مثبت است یاد بگیریم. همانطور که لنین می گوید همه احزاب کمونیست یک دوران بیماری کودکی دارند و آن چپ روی است. یعنی وقتی در رأس قدرت هستند از راست تبعیت می کنند ولی وقتی از قدرت دور هستند، همیشه چپ هستند. به عبارت دیگر در این دوره هیچ نکته مثبتی نمی

بینند و همیشه مخالف هستند. این بیماری های کودکی، در تمام سازمان های اجتماعی خواهد بود و اینها واکسن ندارند. باید این دوران را گذراند. به عقیده من اگر رهبری جامعه ما به ایجاد چنین گردشی در جامعه تصمیم بگیرد، می توان از تجربیات عظیمی که در طول تاریخ وجود دارد بهره برد؛ مثلا تجربه نهرو و گاندی در هندوستان.

س: جامعه هندوستان با ما تفاوت دارد. استعمار در آنجا حضور علنی داشت و به همین دلیل، رشد سیاسی آن بالاتر از ما است. البته استعمار امروز هم در آن دیار پنهان است و اثرات آن بعضا دیده می شود.

کیانوری: در کشور ما استعمار به صورت علنی نبود، ولی همه مردم می دانستند که انگلیسی ها در اینجا حکومت می کنند. در دوران شاه هم همه می دانستند که امریکایی ها حکومت می کنند. یعنی استعمار به طور کامل ولی بدون اسم وجود داشت. اما فراموش نکنید که همین مردم قیام ۵۷ را راه انداختند. همین مردم در دوم خرداد با چنین اکثریتی در شهر و روستا به میدان آمدند و رأی دادند. می خواهم بگویم که یک بیداری فوق العاده نیرومندی در مردم ایران وجود دارد. استعداد عجیبی در این ملت هست که اگر از آن استفاده کنیم، می توانیم خیلی خوب پیشرفت کنیم. این تجربه ها را ما به چشم دیده ایم.

انقلاب ۱۳۵۷ و دوم خرداد، دو نمونه فوق العاده درخشان هستند. باید به این حرکتها جهت درست بدهیم. باید رهبری داشته باشیم که به تمام معنا و بدون وارد شدن به دعوای داخلی، این حرکت را به سمت صحیح بکشاند. باید با هر پدیده ای برخورد علمی بشود. مثلا سخنرانی خیلی جالبی از شهید **بهشتی** است که در حوزه علمیه قم ایراد کرده بود که اخیرا هم در روزنامه «همشهری» چاپ شده بود. ایشان می گوید اسلام را به مردم تحمیل نکنید. اگر تحمیل کنید، علیه آن عکس العمل خواهید دید. مردم باید آزادانه به طرف اسلام بیایند. این سخنرانی نشان می دهد که او متفکر درخشانی بود. امام نیز چندین بار گفته که اسلام آنقدر قوی است که در بحث آزاد با مخالفین به یقین پیروز خواهد شد. چون این در فطرت افراد بشر هست که بعد از مرگ چیز دیگری وجود دارد. ولی اگر به آنها زور بگوئید که مثلا حتما بایستی این کار را انجام دهید، علیه این زورگوئی، می ایستند. ما باید برخورد فوق العاده دقیق علمی داشته باشیم.

س: برگردیم به بحث اصلی خودمان؛ اگر خطای افرادی که در رده رهبری حزب هستند تعدیل می شود، به دلیل جو جامعه است یا خودشان رفتار هایشان را تصحیح می کنند.

کیانوری: خودشان تصحیح می شوند؛ یعنی جو جامعه. ببینید جامعه امروز ما فوق العاده بیدار است و با سال های ۳۰ و ۳۲ اصلا **قابل مقایسه** نیست. همین دو پدیده من ۵۷ و دوم خرداد نشان دهنده بیداری است. توده عظیم مردم، چه شهری و چه روستائی، بیداری سیاسی پیدا کرده اند. این مردم دیگر اجازه نمی دهند که رهبری یک حزب، **رهبری مطلق العنان** باشد. افراد بیدار جامعه یکی، دو تا نیستند. روز به روز بر تعداد جوانان افزوده می شود. اینها دائما از همه جای دنیا مطالب نو می شنوند. در پنجاه سال گذشته چنین چیزی نبود. به این دلیل امروز با بنیاد دیگری سر و کار داریم که پیش از این در تاریخ ما وجود نداشت، بنیادی بسیار مهم **بیداری**. بنیادی که به نبوغ خود آشناست و حاضر است برای آن مبارزه کند، چه در دوره ای که از سوی یک کشور متجاوز، مثل دوران جنگ

عراق علیه ایران، مورد تهدید قرار می گیرد که با آن فداکاری بی نظیر دفاع می کند و چه در مسائل سیاسی که پیش می آید. به این دلیل، مسئولیت رهبری جامعه ما فوق العاده سنگین است. **رهبری جامعه** باید این عامل نیرومند را در مسیر یک جریان درست بیندازد، در جریانی که در موقع لزوم بتواند ترمز هم بکند. این پدیده ای است هم مذهبی، هم سیاسی، و از هم جدا نیستند. این پدیده، کاملاً طبیعی است. می توان جامعه را از وضع قبلی به تدریج به یک جامعه باز، مترقی، آگاه و قانونمند برساند.

س: آیا توسعه سیاسی و فرهنگی در همین فرآیند است؟
کیانوری: بله. توسعه سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در همین فرآیند انجام می گیرد و غیر از این محال است. در غیر این صورت این وضعیت یا به **برخوردهای اجتماعی** خواهد کشید یا به **خفقان دراز مدت**. در دوران مصدق همین بیماری وجود داشت. این بیماری در دکتر مصدق بود. او با تمام خوبی هایی که داشت، حتی به حرف نزدیکترین دوستانش هم گوش نمی کرد. به حرف دکتر فاطمی هم که از همه به او نزدیکتر بود گوش نمی کرد. این بیماری مهلکی است. ما نباید دوباره آن را تکرار کنیم. باید از این تاریخ درس بگیریم. این بخشی از عبرت است. ببینید این روش مصدق چه صدماتی زده است. اگر این شیوه نبود، آیا ممکن بود امریکائی ها بتوانند کودتا کنند.

راه توده ۱۶۸ ۲۰۰۸، ۰۲، ۲۵